



جفاست که سفاکان وهابی خود را پیرو پیامبر رحمت بدانند/ داستان پرس و جوی امپراطور روم از ابوسفیان در مورد پیامبر(ص)

یک استاد تاریخ اسلام با بیان داستان دعوت پیامبر اسلام(ص) از امپراطوران روم و ایران گفت: دروغ و جفای بزرگ به ساحت مقدس پیامبر(ص) است که جنایتکاران سفاک و خونریزی مثل وهابیه خود را پیروان پیامبر رحمت(ص) می دانند در حالی که آن حضرت حتی ریختن بی جای خون مشرکان را صلاح نمی دانست.

یک استاد تاریخ اسلام با بیان داستان دعوت پیامبر اسلام(ص) از امپراطوران روم و ایران گفت: دروغ و جفای بزرگ به ساحت مقدس پیامبر(ص) است که جنایتکاران سفاک و خونریزی مثل وهابیه خود را پیروان پیامبر رحمت(ص) می دانند در حالی که آن حضرت حتی ریختن بی جای خون مشرکان را صلاح نمی دانست.

به گزارش خبرنگار مهر، دکتر محمدحسین رجبی دوانی، استاد تاریخ اسلام و معاون پژوهشی دانشگاه امام حسین(ع) در گفتگویی به جنبه هایی از تاریخ بعثت پیامبر و نگاه امپراطوریهای بزرگ آن زمان یعنی ایران و روم به دعوت پیامبر اسلام(ص) پاسخ داده است که اکنون از نظر شما می گذرد.

***آقای دکتر! در منابع تاریخ روم، ایران و یهودیان، در مورد حضرت محمد(ص) و دعوت آن حضرت به چه چیزهایی اشاره شده است؟**

زمانی که پیامبر اسلام(ص) دعوت خود را به فراتر از شبه جزیره عربستان گسترش داد و در اقدام اول فرمانروایان کشورهای اطراف را به اسلام دعوت کرد، طبیعی است که این کار انعکاس وسیعی پیدا کرد.

در تاریخ آمده پیک پیامبر(ص) به سراغ خسروپرویز، پادشاه ایران آمد و زمانی به او رسید که خسروپرویز بعد از جنگهای بیست و چهار ساله و پیروزیهای اولیه ای که به دست آورده بود، نهایتاً شکست خورده بود و قرارداد صلح تحمیلی را می نوشت و امضاء می کرد که باید امتیازاتی را به رومیها می داد و لذا وقتی که نامه حضرت را دریافت کرد، بی احترامی کرد و نامه را در هم پیچید و به فرمانروای یمن هم که ایرانی بود و آن خطه در آن زمان در اختیار ایران بود دستور داد که پیغمبر(ص) را دستگیر کند و نزد او بفرستد. منتها با کاری که شیرویه، پسر خسروپرویز بر ضد او انجام داد، او از قدرت افتاد و شیرویه هم به «بازان» فرمانروای یمن نوشت که کاری با پیامبر اسلام(ص) نداشته باشد. این انعکاس در ایران و دربار ایران وجود داشته و ثبت و ضبط شده است اما چون دربار ایران بعد از خسرو پرویز به شدت به هم ریخت و آشوب و جنگ قدرت هم پدید آمد لذا این اتفاقات در منابع ایرانی باقی نمانده است یعنی به صورتی نبوده که مورد توجه قرار گیرد و ثبت و ضبط شود، مضافاً اینکه ظاهراً در ایران دوره ساسانی به ثبت وقایع هم چندان توجهی نمی شده است.

همچنان در تاریخ آمده که دعوت پیامبر(ص) هنگامی به هراکلیوس، امپراطور روم رسید که او به شکرانه پیروزی بر خسروپرویز به زیارت بیت المقدس آمده بود و از دعوت حضرت استقبال کرد منتها مورد تهدید اسقفها و کشیشها واقع شد و نهایتاً دعوت حضرت را نپذیرفت. هر چند اطلاع دقیقی ندارم که آیا در منابع رومی، این مسئله ثبت و ضبط شده است یا خیر؟! اما با توجه به اینکه مسیحیت در برابر دعوت پیامبر(ص) موضع گرفت چرا که اگر به رسالت پیامبر(ص) اذعان می کردند و آنرا به عنوان آخرین پیامبر(ص) و موعود تورات و انجیل می پذیرفتند دیگر جایی برای مدعاهای خودشان نبود و لذا اینها وقتی دست در کتب مقدس خود می برند و تصریح به رسالت پیامبر(ص) را حذف می کنند، حتماً دست به تحریف تاریخ زدند.

در قرآن کریم آمده است که در انجیل به صراحت پیامبر اسلام(ص) با نام مبارک و مقدس احمد یاد شده بود و اینها دست بردند و کتاب آسمانی خود نام مبارک پیغمبر(ص) را حذف کردند. وقتی که به این صورت در کتاب آسمانی خود دست می برند طبیعی است که در تاریخ در صدد حذف وقایع دعوت پیامبر(ص) و خبرهای مربوط به ایشان هستند یعنی اگر قضیه علاقه هراکلیوس به دعوت حضرت و ابراز آمادگی او برای پذیرش اسلام هم ثبت شده بود با تعصبی که اینها نشان دادند قاعدتاً باید آنرا از تاریخ حذف کرده باشند و لذاست که ما می بینیم وقتی بعد از رحلت پیامبر(ص) در زمان خلفای اسلام به قلمرو روم وارد می شود و مسیحیت با اسلام برخورد می کند موضع عموم علمای مسیحی منفی است و اربابان کلیسا سعی می کنند برای اینکه مسلمانان را در ذهن مخاطبان مسیحی بد جلوه دهند به گونه ای برخورد می کنند که گویی اسلام، محمدپرستی است. مدتها هم به مسلمانان می گفتند محمدپرست، یعنی اصلاً عقاید اسلام را مساوی با شرک و کفر جلوه داده بودند و این نشان می دهد که نگذاشتند بحث مبعوث شدن حضرت و دعوت آن بزرگوار به صورت بی طرفانه و حقیقت آن در جامعه مسیحیت انعکاس داشته باشد.

در تاریخ روم و ایران به بعثت حضرت اشاره نشده است ولی اینکه مسلمانها در پی نشر اسلام بعد از آن حضرت به سوی سرزمینهای مسیحی نشین و امپراطوری روم و قلمروهای آن و بعد هم در اندلس (اروپای غربی) وارد شدند این اتفاقها انعکاس داشته است، منتها حضرت را به عنوان یک مدعی دروغین جلوه می دادند که آثار و تعلیمات او شرک آلود است و مسلمانان و پیروان او، آن حضرت را می پرستند و آنچه می توانستند در مشوه جلوه دادن چهره اسلام و برای مخاطبان نشان تلاش کردند، اگرچه گروهی از مسیحیانی که از مذاهب غیر رسمی امپراطوری روم بودند مثل یعقوبیان و مستوریان که تحت فشار کلیسای بیزانس بودند اینها وقتی با مسلمانان مواجه شدند آنها را به عنوان منجی خود تلقی کردند و بسیاری از آنها مسلمان شدند و اگر هم اسلام نمی آوردند برای کم کردن شر ظالمان امپراطوری روم با مسلمانها همکاری می کردند. اینها در تاریخ و توسط خود آنها

انعکاس پیدا کرده است ولی اصل رسالت پیامبر(ص) و داعیه های آن حضرت به موقع خود انعکاس پیدا نکرده است. به نظر به احتمال زیاد وجود داشته است اما منتها حذف شده است وقتی در انجیل دست می برند و نام حضرت را حذف می کنند برایشان راحت است در تاریخ دست ببرند و مبعوث شدن حضرت و عرضه دعوت ایشان را بخواهند از صفحات تاریخ بزدایند.

***به نظر می رسد که هراکلیوس از خسرو پرویز واقع بین تر و منصف تر بوده است که در ابتدا دعوت حضرت را قبول کرد؟**

فرستاده هایی را حضرت اعزام کردند و هراکلیوس سؤالاتی کرد و مترجمی حضور داشت و راجع به پیامبر(ص) پرس و جو کرد. منتها سؤالات و جوابها برایش کافی نبود. در تاریخ آمده که گفت بگردید و ببینید در بیت المقدس آیا کسی از مردان قوم این مرد، یا کسانی که آنرا بشناسند حضور دارد یا خیر؟ جالب است که گشتند و ابوسفیان را پیدا کردند که برای تجارت به بیت المقدس آمده بود و او را احضار کردند و از او راجع به پیامبر و دعوت آن حضرت سؤالاتی کردند که البته ابوسفیان به عنوان دشمن پاسخهایی با موضع گیری منفی می داد که هراکلیوس متوجه شد و گفت لازم نیست که خودت قضاوت کنی، تو فقط پاسخ سؤالات من را بده و زمانی که پرسشها را کرد و جوابها را از ابوسفیان شنید. گفت: اگر این مرد همان طوری است که تو پاسخ سؤالات مرا دادی، قطعاً پیامبر خداست. جالب است امپراطور روم، از ابوسفیان دشمن پیامبر(ص) تحقیق کرد و به حقیقت پیامبری ایشان وقوف پیدا کرد.

همان طور که عرض کردم اربابان کلیسا نگذاشتند او آئین پیامبر(ص) را بپذیرد و حتی بعدها او را به مصاف اسلام واداشتند که در قضیه موته سپاهی است که هراکلیوس اعزام می دارد برای مقابله با مسلمانها که سه سردار بزرگ اسلام جعفر بن ابیطالب(ع)، زید بن حارثه و عبدالله بن رواحه به شهادت می رسند.

اولاً اینکه آئین آنها الهی تر بود، مطمئن نیستیم مذهب زرتشت الهی بوده است یا نه! اگر هم الهی بوده است دچار تحریف زیادی شده بود و به آن صورت چیزی از معنویت در آن باقی نمانده بوده است اگرچه آئین حضرت عیسی(ع) به شدت تحریف شده بود ولی معنویت آن بالاتر از مذهب زرتشتی بود، چرا که محققان می گویند اگر دین مبین اسلام به ایران نرسیده بود ایران را مذهب مسیح فرا می گرفت، چون آئین زرتشت در مقابل مسیحیت چیزی برای گفتن نداشت و خیلی از ایرانی ها مسیحی شده بودند و حتی در بلخ که یکی از مناطق دوردست شرقی ایران بود هم کلیسا ساخته شده بود، منتها این یک بعد قضیه است. همچنین خسرو پرویز وقتی برای خود فره ایزدی قائل بود و خود را پرتوی از خدا می دانست طبیعتاً نمی تواند بپذیرد که کسی به عنوان فرستاده خدا می خواهد او را به توحید دعوت کند و بنابراین در مقابل او موضع می گیرد. دلیل دیگر این است که در دو موقعیت متفاوت پیکهای پیغمبر(ص) به سراغ خسرو پرویز و هراکلیوس رفتند. خسرو پرویز شکست خورده در جنگ در حال امضای قرارداد صلح و دادن امتیاز است و هراکلیوس پیروز شده و زیارت شکرگذاری انجام می دهد، لذا موقعیتهای متفاوت است. بنابراین هراکلیوس استقبال می کند ولی خسرو پرویز بی معرفتی می کند و به نامه حضرت جسارت می کند.

***چه مشکلی وجود دارد که شناخت فرق و مذاهب مختلف اسلامی از پیامبر اسلام متفاوت است؟**

برداشتهای غلط از شخص پیامبر(ص) و تعالیم عالیه اوست که باعث گمراهی شده است وگرنه قرآن کریم به زیبایی و به خوبی وجود مقدس پیامبر(ص) را توصیف کرده است. اگر کسی برداشتهای نادرستی نکند حقیقت پیامبر(ص) یکی است. آن بزرگوار رحمة للعالمین است، لذا این دروغ و جفای بزرگ به ساحت مقدس پیامبر(ص) است که جنایتکاران سفاک و خونخوار و خونریزی مثل وهابیه خود را پیروان پیامبر رحمت(ص) می دانند در حالی که آن حضرت حتی ریختن بی جای خون مشرکان را صلاح نمی دانست و اجازه نمی داد تا چه برسد به کشتار وسیع مسلمانانی که پیرو عقیده آنها نباشند. بنابراین در حقیقت خیانت و فساد اعتقادی وهابیه و امثال آنهاست که برداشتهای متفاوت می کند نه اینکه پیامبر(ص) شخصیتی داشته باشد که هر کسی از ظن خود بخواهد آن بزرگوار را یار و پیامبر(ص) خود بداند؛ از افراد پاک و خداترسی مثل شیعیان و علمای شیعه و سفاکانی مثل آل سعود و تکفیریه و سلفیه، لذا این امر به مبانی اعتقادی آن فرقه ها بر می گردد نه اینکه در شخصیت آن وجود مقدس و یا در قرآن کریم شبهه هایی وجود داشته باشد که دیگران برداشتهایی از آن داشته باشند بلکه به مبانی بر می گردد.

***مردم و مسئولان جهان اسلام از سیره فردی، اجتماعی و سیاسی آن حضرت چه درسهایی می توانند بگیرند؟**

سیره آن وجود مقدس، در مسائل سیاسی و اجتماعی بزرگترین و بهترین اسوه و الگوست. من در تدابیر و رهنمودهای رهبری معظم انقلاب حفظه الله تعالی تأمل کردم، دیدم آنچه آن بزرگوار مطرح و به عنوان سیاست و راهبرد عنوان می کنند ریشه در قرآن کریم یا سیره تابناک نبوی و یا اهل بیت(ع) دارد. منتها دیگران حاضر نیستند و نمی خواهند دم از پیروی آن حضرت و سنت آن بزرگوار می زنند ولی در مقام عمل هیچ اعتقادی ندارند و اصلاً قائل به دخالت دادن ارزشهای دینی در مسائل سیاسی و اجتماعی نیستند. این اصلی است که حتی سفاک سعودی که دم از دین و دیانت می زند به صراحت می گوید دین امری شخصی است و نباید در سیاست دخالت داشته باشد، لذا اشکال به مبانی بر می گردد چون اینها اعتقاد ندارند عمل نمی کنند وگرنه سیره تابناک نبوی به خوبی می تواند در امور سیاسی و اجتماعی راهگشا باشد.